

...وسبک زندگی

تبدیل شدن سبک زندگی به یک دانش مستقل

قسمت دوم | حسن مہدی زکری



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات اسلامی
رتال باغ علوم انسانی

اگر مطالعات دانشمندان آن علم، دریچه‌ای برای شناخت وضعیت انسان‌ها به صورت منفرد باشند، علوم فردی مثل انسان‌شناسی و روان‌شناسی و... شکل می‌گیرد و اگر تجمع‌های انسانی موضوع مطالعات قرار گیرند، علوم اجتماعی هم چون جامعه‌شناسی، ارتباطات، تاریخ، اقتصاد و...

در نگاه اول مسئله ساده است، اما وقتی وارد این علوم می‌شویم طبقه‌بندی علوم و شکل‌گیری زیر گروه‌های علمی و پیدا کردن وجه تمایز آن‌ها کار را پیچیده‌تر و در عین حال دقیق‌تر می‌کند. مثلاً تفاوت جامعه‌شناسی با تاریخ چیست؟ آیا روان‌شناسی در ارتباطات و اقتصاد بیشتر اثرگذار است یا جامعه‌شناسی و یا حتی تاریخ؟! و...

برای حل این مشکل ابتدا به این طبقه‌بندی دقت کنید:

هر چه در مطالعه از حیثیت فردی انسان دور می‌شویم و به سمت تجمع‌های بزرگ گام برمی‌داریم، مطالعات ما دانش‌های جدیدی را شکل می‌دهند. پس از آن نیز وقتی تجمع انسان‌ها در زمان‌های بزرگ‌تر از گروه‌های معاصر را مطالعه می‌کنیم و زمان‌مند بودن را نیز در مطالعه حذف می‌کنیم، باز هم طبقه‌بندی علوم ادامه پیدا می‌کند و طبقات جدیدی از دانش متولد می‌شود. هر چه از سمت چپ به سمت راست پیش می‌رویم، مطالعات ما تغییر می‌کنند، اما حاصل مطالعات سطح قبل، به‌صورتی متفاوت و ویژه در دانش جدید، در سطح بالاتر مورد دقت قرار می‌گیرد.

آیا دانش‌ها تنها از سبک کنجکاوی انسان برای بزرگ کردن مقیاس مطالعه تولید شده‌اند؟ پرواضح است که این‌طور نیست. کنجکاوی محض نمی‌تواند دانشی نو پدید آورد. دانش جدید نمی‌تواند در بستری کم‌سؤال و غیراضطراری رشد کند. در فضایی کم‌سؤال، طوفان فکری رخ نخواهد داد. بنابراین شکل‌گیری یک دانش به عواملی دیگر از جمله واقعیت عینی نیاز بشر به آن دانش نیز کاملاً وابسته است.

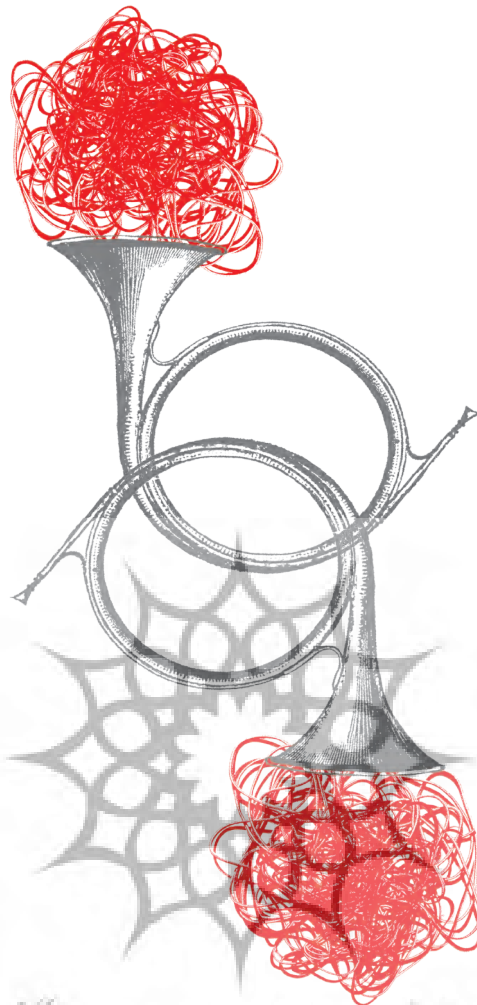
با نگاهی به تاریخ علم درمی‌یابیم که در یونان باستان علوم نظری محض رونق فراوانی داشت. در طبقه‌بندی علوم کاربردی هم شناخت انسان در مقیاس فرد مورد توجه بود؛ مثلاً مکانیزم تفکر یک فرد مورد دقت قرار می‌گرفت و معرفت‌شناسی فردی به علم تبدیل می‌شد. علوم اجتماعی هم از زاویه فرد مورد توجه بود. علم تألیف منزل که سالار خانه را کمک می‌کرد و علم سیاست مدن که سالار یک شهر و جامعه را!

اما در دوران تجدد این مقیاس ارتقاء یافت و علوم اجتماعی شکل گرفت. حتی معرفت‌شناسی اجتماعی که در دوران یونان باستان اصولاً وجودش بی‌معنا بود ایجاد شد. پس از این وجود جوامع هم جهت و هم‌شکل در برهه‌های تاریخی مورد دقت قرار گرفت و تمدن‌شناسی به عنوان یک دانش دیده شد. اینجا بود که حرکت هماهنگ تمدن را در قالب دانش توسعه مطالعه کردند. اما به سرعت متوجه شدند که برای بزرگ‌تر شدن قلمرو یک تمدن، لازم است بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای ایدئولوژیک آن تمدن، تاریخ عالم دوباره معنا شود و حتی آینده‌شناسی قافله بشر را در بستر تاریخ در قالب دانش «فلسفه تاریخ» سر و سامان دهد و بدین وسیله ارزش‌های خود را در بستر این جامعه و تمدن و تاریخ جاری سازد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود هیچ‌کدام از این سطوح مطالعاتی

«سبک زندگی» مبحثی نوظهور در قافله‌ی علم بشر است که خاستگاهی غربی دارد و در طبیعتی حضور خود توانسته است کارهای بسیار بزرگی را برای غرب مدرن انجام دهد و نقش موثری را در مدیریت فرآیند «جهانی شدن» بر عهده بگیرد. در قسمت اول توضیح داده شد حد و مرز بحث سبک زندگی با همسایگان دیوار به دیوارش کجاست و ارتباط آن با مباحثی همچون فرهنگ، هویت، ارزش و هنجار، نظام‌های اجتماعی، اقتصاد و حتی تجدد به طور خلاصه مورد دقت قرار گرفت. سپس شاخصه‌های نظری و عینی مطالعه‌ی سبک زندگی در عصر حاضر و در مطالعات غربی مورد توجه قرار گرفت و در نهایت، تفاوت فرهنگ و هویت جوامع مادی و الهی مورد توجه قرار گرفت و این پرسش مطرح گردید که آیا این دو نوع جامعه خواهند توانست با سبک‌های زندگی مشترک زندگی کنند؟ پاسخ هرگز نمی‌تواند مثبت باشد!

و گفته شد که سبک زندگی امروزه در مرز تبدیل شدن به یک دانش است و یا حتی شاید این اتفاق اکنون افتاده باشد. این روزها در جوامع غربی رشته‌های مختلفی را می‌یابیم که هر کدام از آن‌ها بخشی از مفاد و سرفصل‌های مبحث سبک زندگی را در خود جای داده‌اند، لذا دور نیست که سبک زندگی خود را به عنوان دانشی مستقل معرفی کند و خود را از پراکندگی در میان دانش‌های مختلف رها کند. اما چرا سبک زندگی ظرفیت استقلال از دانش‌های دیگر را داراست و دعوی ایجاد بستر مطالعاتی جدید برای بشر را دارد؟ پاسخ به این سوال می‌تواند کمک بزرگی برای نزدیک شدن به مرزهای تولیدگری در این دانش داشته باشد. برای پاسخ به این سوال، باید ابتدا به مرزبندی‌های میان علوم بیندیشیم و نیاز بشر به تفکیک علوم از هم را مورد بررسی قرار دهیم. و شرایط شکل گرفتن دانش‌های جدید را بسنجیم، تا دریابیم که سبک زندگی چگونه و چرا به سمت تبدیل شدن به علمی جدید پیش می‌رود.

سبک زندگی اگر دانش باشد، جزء علوم انسانی و اجتماعی خواهد بود. اما این علوم چگونه از یکدیگر جدا شده‌اند؟ در اولین نگاه آن‌چه از طبقه‌بندی این علوم متوجه می‌شویم «موضوع» مطالعاتی هر کدام از این علوم است؛ موضوع مطالعه در این دانش، انسان در شکل فردی است یا تجمع‌های انسانی موضوع مطالعه این علم است؟



همین دلیل و موفقیت‌آمیز بودن این فرآیند باشد که یک دانش غربی یک نیاز جدید را شناسایی کرده است و پس از ملت‌سازی، شکل و سبک دادن به جوامع کوچک‌تر از ملت را هم در دستور کار خود قرار داده است.

دانش سبک زندگی می‌خواهد متناسب با آرمان‌ها و ارزش‌های تمدن غربی و بر پایه الگو و هنجارهای توسعه‌یابنده، تا عمق بیشتری از روابط انسانی را مدیریت‌پذیر کند. یعنی اگر

تا پیش از این، دانش مدیریت بشر تنها تا سطح ملت‌سازی پیش می‌رفت، از این پس هسته‌های کوچک‌تری از ملت‌ها هم شکل و سبک غربی پیدا می‌کنند. غربی که آرمان اصلی آن رسیدن به اوج «کام‌جویی مادی» از طریق «اومانیزم» و خلاص کردن بشر از قید و بند خدای قانون‌گذار است، دانش جدیدی با عنوان سبک زندگی را پی می‌گیرد.

درست است که این دانش قسمت‌هایی دارد که ریاضی‌وار به شناسایی نقاط مشترک زندگی بشر می‌پردازد، اما آیا شکل نهایی این دانش هیچ‌گاه می‌تواند دانشی مشترک بین جوامع توحیدی (که به دنبال توسعه‌ی لذت و ابتهاج از قرب الهی هستند) و جوامع مادی باشد؟ پاسخ مناسب به این سؤال در گرو آن است که بتوانیم نگاه‌های فلسفه‌ی تاریخی، جامعه‌شناختی، انسان‌شناسی توحیدی و برخی دانش‌های میانی آن‌ها مثل الگوی پیشرفت و تعالی متناسب با توحید را یک‌جا و به قصد ساخت سبک زندگی مورد مطالعه قرار دهیم. ■

بیهوده و بدون اضطراب شکل نگرفته‌اند. برخی به دلیل نیاز روزمره جوامع شکل گرفته‌اند، مثل دانش‌های مدیریتی. برخی هم به دلیل آرزوهای طول و دراز بشر! حال باید پرسید که مبحث سبک زندگی چرا و کی به ذهن بشر رسیده است؟ برای این موضوع کمی به رابطه‌ی جهان توسعه یافته و فقیر در دوران جدید توجه کنید. اگر در ابتدا بشر دنیاپرست مدرن سعی می‌کرد با قدرت سخت همه‌ی دنیا را تصاحب کند، اما در

دوران متاخر به ناکارآمدی و هزینه زیاد این نوع مدیریت پی برد. بنابراین سعی کرد تا تسلط بر جهان را از طریق دولت‌های «وابسته» و دست‌نشانده به پیش ببرد. اما باز هم هزینه‌ها بالا بود و جوامع به مرور زمان به این وابستگی عکس‌العمل شدید نشان می‌دادند و دولت‌های دست‌نشانده را از میان برمی‌داشتند. در آخرین فازی که امروز رخ داده، سعی شده است جوامع را در قالب الگوی «توسعه پایدار» به آرمان‌های تجدید غربی ترغیب و راضی کنند، حال جوامعی که آرزویی جز آرزوهای مدرنیته غربی را ندارند از طریق «دولت-ملت‌سازی» هماهنگ و کنترل‌پذیر می‌شوند و به این نحو در فضای قدرت نرم غرب مدرن هضم می‌شوند.

این طرح شاید تا حد زیادی موفقیت‌آمیز بوده باشد، چرا که درک تغییرات بنیان‌کن اما زیرین این طرح برای مردم عادی ممکن نیست و لذا کم‌تر از در ناسازگاری با آن درمی‌آیند. آنچه تاکنون برای مردم عادی جالب بوده است، رفاه و آزادی از قید و بندها بوده است، و این فی‌نفسه شک مردم عادی را بر نمی‌انگیزد! شاید به

دو نگاه

دانش سبک زندگی می‌خواهد متناسب با آرمان‌ها و ارزش‌های تمدن غربی و بر پایه الگو و هنجارهای توسعه‌یابنده، تا عمق بیشتری از روابط انسانی را مدیریت‌پذیر کند